

با سلام. خلاصه‌ی غزل ۳۰۹۹ تفسیر شده در برنامه‌ی ۹۳۸.

بداد پندم استاد عشق ز استادی
که هین، بترس ز هر کس که دل بدو دادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۳۰۹۹

استاد عشق خداوند است و از طریق عشق به من شاگرد درس می‌دهد و من باید یاد بگیرم. با من ذهنی خودم به خدا درس ندهم. در سخن گفتن از استاد پیشی نگیرم، ادب را رعایت کنم. از به‌وجود آمدن اتفاقات به‌وسیله‌ی قضا که برای بیداری من است، اگر مطابق میل من ذهنی‌ام نباشد، دچار پندار کمال که خطرناک‌ترین بیماری‌هاست نشوم و ناله و شکایت نکنم.

پس استاد عشق از استادی خودش پندی به من انسان داد، که آگاه باش و بترس از هر کسی یا چیزی که دلت را در اختیار او بگذاری و او به مرکزت بیاید و تو به آن بچسبی و همانیده شوی. خداوند این پند را در روز الست به ما داده‌است.

هر آن کسی که تو از نوش او بنوشیدی
ز بعد نوش، کند نیش اوت فصادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۳۰۹۹

اگر تو از آن شخص تأیید و توجه و قدرشناسی هم‌چون شاهد گرفتی، بدان که بعد از نوشیدن نیش او تو را خواهد زد، یعنی تو را درد خواهد داد. یک روزی از مرکزت به هر علتی خواهد رفت و تو درد خواهی کشید، یا توقعاتی که از آن شخص یا چیز داشتی برآورده نخواهد شد.

چو چشم مست کسی کرد حلقه در گوشت
ز گوش پنبه برون کن مجوی آزادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۳۰۹۹

می‌گوید وقتی تصویر ذهنی کسی را به مرکزت آوردی، تو او را کنترل خواهی کرد و در حقیقت به دام او خواهی افتاد. این نصیحت من را قبول کن، گوشت را باز کن که تو دیگر آزاد نیستی.

ما حقیقتاً هم وقتی با تصویر ذهنی شخصی همانیده می‌شویم، برحسب او می‌بینیم، مدام با او گفت‌وگوی ذهنی می‌کنیم، فضای ما بسته می‌شود، شکر و صبر از یادمان می‌رود، به جهنم من ذهنی می‌افتیم.

تنها راه رهایی از این جهنم، خالی کردن مرکز با فضاگشایی‌ست که اگر ما کوشش کنیم و آن همانیدگی را شناسایی کنیم، قطعاً زندگی هم به ما کمک خواهد کرد.

برین بنه دل خود را چو دخل خنده رسید
که غم نجوید عشرت، ز خرمن شادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۳۰۹۹

مولانا می‌گوید تو تمام کوشش و توجهت را به فضای گشوده‌شده و مرکز عدم بگذار، که وقتی شادی بی‌سبب رسید این من ذهنی که هر لحظه زندگی ما را می‌بلعد و به مانع‌سازی و مسئله‌سازی تبدیل می‌کند و درد ایجاد می‌کند، دیگر نخواهد بود تا از تو مالیات بگیرد.

پس وقتی فضا را باز می‌کنیم، شادی بی‌سبب که سود آن فضای گشوده‌شده است می‌آید، در این صورت من ذهنی یا غم مالیات نمی‌گیرد، در نتیجه خرمن شادی برای ما می‌ماند.

مگر زمین مُسلم دهد تو را سلطان
چنانکه داد به پسر و جنید بغدادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۳۰۹۹

ما باید دنبال این باشیم که خداوند فضای درونمان را با فضاگشایی وسعت بدهد و ما به آن احتیاج داریم. با تسلیم و مرکز عدم ما قدرت معنوی داریم، ولی اگر مرکز ما جسم باشد، ولو بسیار مذهبی هم باشیم قدرت معنوی نداریم. خداوند این زمین مسلم، این فضای گشوده‌شده را به عارفان بغدادی داده، به ما هم می‌دهد، اگر طلب واقعی داشته باشیم.

چو طوق موهبت آمد، شکست گردن غم
رسید داد خدا و بمرد بیدادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۳۰۹۹

گردن‌بند عطا و بخشش خداوند زمانی شامل حال ما می‌شود، که ما در اطراف وضعیت‌های زندگی‌مان بتوانیم فضاگشایی کنیم و به هشیاری نظر دست پیدا کنیم.

این فضای باز شده که لطف و عدالت الهی است، گردن من ذهنی ظالم را که همیشه ظلم می کند را می شکند و بیدارش را از بین می برد .

به هر کجا که روی ماه بر تو می تابد
مهست نورفشان بر خراب و آبادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۳۰۹۹

اگر خداوند این لحظه فضای گشوده شده به ما داد، در این صورت از این فضا نور و هشیاری می بارد و زندگی ما روشن می شود .

درست است که ما در فضای ذهن حرکت می کنیم، و همه هم من ذهنی دارند، اما وقتی تسلیم و ثابت در این لحظه هستیم، زندگی از طریق ما خودش را بیان می کند. ماه ما از مرکز ما می تابد، هم به همانیدگی های ما و هم به آن قسمت از زندگی ما که سامان یافته و بی درد است .

دیگر از تابع مکان بودن رها می شویم و برای ما فرقی نمی کند کجا برویم، هر کجا برویم تنها نیستیم، زندگی با ماست، در این صورت ما زنده و پویا هستیم و غم من ذهنی نیست.

غلام ماه شدی، شب تو را به از روز است
که پشتدار تو باشد میان هر وادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۳۰۹۹

اگر ما غلام ماه بشویم و همه ی حواسمان را به جای سبب سازی ذهنی و ایجاد پندار کمال و مانع سازی ها و دشمنی ها و دردهایی که من ذهنی ایجاد می کند و به گردن دیگران می اندازد، نوکر پندار کمالمان نشویم، در این صورت ماه حضور ما از طریق فضای گشوده شده از مرکز ما بالا می آید و خداوند هم در هر وضعیتی ما را راهنمایی می کند و حامی و پشتیبان ما می شود. بنابراین چالش های زندگی برای ما بهتر از بی چالشی می شود.

ما می توانیم با بودن در این تن و استفاده از ذهن در جهان، هشیاری و برکت و عشق را پخش کنیم. اگر بمیریم از این جهان برویم این کار را نمی توانیم بکنیم.

خُنک تو را و خُنک همرهان تو را
که سعد اکبری و نیکبخت افتادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۳۰۹۹

می گوید اگر ماه تو می تابد و سلطان زمین مُسَلَّم به تو داد، در این صورت خوشا به حال تو و خوشا به حال کسانی که همراه تو هستند، چون این نور راه همراهان تو را روشن خواهد کرد. همان طور که ما با نور جناب مولانا راهمان را پیدا کردیم و پیدا می کنیم و خیلی خودمان را اصلاح کرده ایم.

خوشا به حال مولانا و خوشا به حال ما که همراه مولانا هستیم. برای این که ما سعد اکبریم و خوش شگونیم، هر جا که باشیم چون ماه زندگی می تابد، چون برحسب نظم زندگی فکر و عمل می کنیم نه سبب سازی های من ذهنی، بنابراین زندگی همه اش به زیبایی جلو پیش روی ما گشوده می شود و لحظه به لحظه با فضاگشایی و مرکز عدم، خرد زندگی به فکر و عمل ما می ریزد و این برای ما خوشبختی بزرگی است.

به وعده های خوشش اعتماد کن ای جان
که شاه مثل ندارد به راست میعادی
-مولوی دیوان شمس، غزل شماره ی ۳۰۵۵


ما با گشودن فضای درون به وعده های خوش خداوند اعتماد می کنیم که خداوند در راستی و راست میعادی نظیر ندارد .

او به ما قول داده که این لحظه به ما کمک کند. ما هم که امتداد او هستیم باید به عهدمان وفا کنیم. به هم دیگر کمک کنیم، چه فردی چه به صورت جمعی تا از این من ذهنی رها بشویم، اما ما چون من ذهنی داریم، خوش قول نیستیم. تعهد می کنیم، زیرش می زنیم، می گوییم خداوند زیر تعهدش می زند . بنابراین اشتباه می کنیم و به درد می افتیم.

مولانا می گوید تو مرکزت را عدم کن، خدا را به مرکزت بیاور، مطمئن باش کمک خدا حتمی است .

به گوش تو همه تفسیر این بگوید شاه
چنانکه اشتر خود را نوا زند حادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۳۰۹۹

مولانا می گوید، درست است که من به ذهن این غزل را توضیح دادم، ولی معنای اصلی اش را اگر فضا باز کنی از شاه می شنوی، همان طور که شتران با آواز شتریان کوک می شوند و خوب راه می روند، ما هم با فضاگشایی در این لحظه با آهنگ زندگی کوک می شویم و تمام شئونات زندگی به جای آهنگ من ذهنی تحت نظم زندگی قرار می گیرد، آن موقع معنای این غزل در درون ما زنده می شود .

با سپاس فراوان از برنامه ی گنج حضور 

رقیه از اردبیل